

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید
۱۴ جون ۲۰۱۷

هیچ کدام قابل باور نیست

۵

(خدائی که نمی داند نتیجه کارش چگونه است!)

یکی - دو هفته قبل در یکی از روز هائی که هوا نسبتاً گرم بود، باید و به امر مادر بچه ها برای خرید به مرکز شهر می رفتم. بعد از خرید، آرام، آرام در امتداد بازار عمومی و اصلی شهر به جانب پوهنتون شهر، جایی که در ضمن و برای استفاده از موقع تیلیفونی با یکی از دوستان قرار گذاشتم، روان شدم. چون چهل و پنج دقیقه وقت داشتم، سر راه در پارک کوچکی در جوار یکی از کلیسا های قدیمی شهر زیر سایه درختی در کنار حوضچه ای که پر از آب خنک بود، نشستم؛ تا هم دمی تازه کنم، هم به تماشای مردم بپردازم و هم دفع وقت کرده باشم. روی دراز چوکی سمنتی، که در نزدیکی من قرار داشت، دو نفر نشسته بودند و به آرامی و مهربانی با هم صحبت می کردند؛ یکی مردی متین و موقر موسیید، با قد بلند و اندام باریک، که دریشی سیاه خوش دوخت به تن داشت و دیگری مرد جوانی در حدو سی و چهار - سی و پنج ساله، با لباس عادی، ولی تمیز. از سخنان مرد موسیید معلوم می شد که کشیش بود؛ زیرا بعد از هر یکی - دو دقیقه برای قناعت جوان نقل قولی از انجیل و عیسی و موسی می آورد و کوشش می کرد مرد جوان را به آنچه می گفت مجاب و مغلوب براهین خود سازد. جوان، که معلوم می شد آدم تحصیل کرده و کتاب خوان و مطلع، در عین زمان با نزاکت، آدابان و با فرهنگی بود، هر باری که مرد موسیید صحبت را آغاز می کرد، با احترام سکوت می کرد و با دقت و حوصله مندی تمام به سخنان وی گوش می داد. در اول نمی دانستم صحبت شان از کجا و چگونه آغاز شده بود. اولین چیزی را که من از زبان مرد موسیید شنیدم، وقتی آنجا رسیدم و روی چوکی، در سه قدمی آن ها، نشستم، این بود: "پسرم! بسیاری از مطالب انجیل به زبان سمبولیک بیان شده است. فهم آن برای خیلی از انسان ها کمی مشکل است. خودت هم، قسمی که از صحبت هایت پیداست، در فهم متن انجیل مشکل داری. کوشش کن به روز های یک شنبه به کلیسا بیائی، به صحبت های کشیشان گوش بدهی، با گذشت زمان، اگر دیدارت از کلیسا استمرار پیدا کند، به حقیقت خیلی از مسائلی که برایت نامفهوم هستند و به حقانیت دین و پیامبر پی خواهی برد."

وقتی صحبت مرد موسیید به پایان رسید، مرد جوان به آرامی و با مهربانی یک مرد اندیشمند لبخندی زد و گفت: "البته، اما فعلاً اگر برای شما زحمت نباشد، می خواهم جواب همان سوالی را که چند دقیقه قبل از شما پرسیده بودم، بدانم: چرا

خداوند هر باری بعد از به انجام رسانیدن کاری که قصد انجام آن را داشت، نشست و به تماشای آنچه آفریده بود، مطابق به داستان آفرینش در تورات، پرداخت، تا ببیند که نتیجه کارش چگونه است و وقتی کارش را - آنچه را آفریده بود - تماشا کرد از کارش خوشش آمد و ابراز رضایت کرد؟

مگر خداوند از قبل نمی دانست حاصل کارش چگونه خواهد بود؟ برداشت ما نظر به آموزه های دینی این است که خداوند همه چیز را از قبل می داند؛ اما از بحث های پیرامون آفرینش زمین و آسمان و انسان و... به وضوح معلوم می شود که خداوند نتیجه کارش را از قبل نمی داند؛ چنان که آمده است که خداوند بعد از آن که انسان را می آفریند می نشیند و به آنچه آفریده است نگاه می کند و چون آنچه را آفریده است مورد پسندش قرار می گیرد، خوشنود می گردد. دید زدن، پسندیدن و خوشنود شدن و انسان را بعد از آفرینش عالی خواندن و ستودن و برکت دادن، همه گواه بر آن است که خداوند قبل از آفرینش انسان نمی دانست که او چگونه معلوم خواهد شد. همینطور بعد از آفرینش زمین و آسمان و ابر و باران و ستاره ها و آفتاب و مهتاب و غیره و غیره."

"بلی"، مرد موسپید گفت، "از ظاهر آیات باید همین استنباط شود، ولی حقیقت و باطن آیات چیز دیگری است. حقیقت این است که خداوند قبل از آفرینش هر چیزی می دانست و می داند که چه می آفریند و آنچه می آفریند چگونه معلوم می شود و آن را برای چه منظوری می آفریند. همان گونه که گفتم؛ خیلی از مطالب در انجیل با زبان رمز و سمبول گفته شده است که در وهله اول برای بسیاری قابل فهم نیستند؛ بعضی از انسان ها اصلاً به باطن گفتار و کنه مقصود خداوند پی نمی برند. به همین دلیل است که علمای دین وظیفه دارند آن ها را تشریح کنند و مردم را از ابهام بیرون کنند." (تقریباً همان سخنانی که همیشه از زبان دین‌خویان و رهبران شان می شنویم و یکی دو هموطن مسلمان ما نیز به تاسی از همین جنس انسان ها اخیراً در دریچه نظریات یکی از سایت های انترنتی ابراز داشته اند).

مرد جوان، با کمی تعجب و باز هم با لبخندی، این بار اما زودگذرتر، پرسید: "چرا باید خداوند هر آنچه را می خواهد بگوید، با رمز و با ابهام، طوری که خیلی ها آن ها را ندانند، بیان می کند و چرا تلاش ها و توضیحات مکرر و مستمر علمای دین طی بیشتر از دو هزار سال نتوانسته است ابهامات و شکاکیت ها را در باب دین بر طرف کند.

فرض کنید معلمی برای کودکان صنوف اول (انسان دو هزار سال پیش، حتا انسان امروز از نظر فهم مانند کودکانی خرد سال هستند) هر آنچیزی را که می خواهد بگوید به زبان رمز و با استفاده از اصطلاحات بسیار سنگین علمی - فلسفی بیان کند؛ آیا والدین این کودکان از معلم نمی پرسند که خانم، یا آقا، با چه برداشت و منطق و علمی شما برای این کودکان معصوم و بی خبر از دنیا و مافیها که هنوز با زبان عادی و با کلمات ابتدائی بدستی آشنائی ندارند، با چنین کلمات و اصطلاحات و با رمز و راز و ابهام و ابهام و زبان شعر و فلسفه صحبت می کنید؟ مگر عقل تان را از دست داده اید؟ چیزی را که حتا برای کسانی به عمر و دانش ما بزرگ سالان دشوار است، چگونه برای این کودکان شش ساله می خواهید بیاموزانید؟ و دوم در آنچه در مورد نشستن و دید زدن و پسندیدن و خوشنود شدن خداوند بعد از آفرینش هر چیزی گفته شده است، نه رمزی وجود دارد و نه راز و ابهام و سمبولی. کلمات و جملات در این زمینه به قدری روشن و صریح است که هر خواننده ای، حتا کم هوش ترین انسان ها آن را، همان چیزی را که نوشته شده است، از نوشته می فهمند! تازه، تنها این موضوع متناقض در کتاب نیست که سبب گریز از کلیسا و دین شده است، بلکه صد ها و هزار ها مسأله دیگر مخالف عقل در کتاب است که مردم را در باب درستی و حقانیت دین مشکوک و نگران ساخته است و آن ها را هر روز بیشتر از روز قبل از کلیسا و دین دور و دورتر می سازند و دیگر کسی به حرف های شما گوشش نمی دهد..."

قصه ایشان ادامه داشت؛ اما من باید می رفتم تا به موقع به وعده ای که داشتم برسم. از جا برخاستم و بعد از لحظه ای مکث برای یافتن تعادل، به راه افتادم.

اولین چیزی که در راه به ذهنم خطور کرد، این بود که قبل از آمدن من به آنجا این دو مرد با نزاکت، که می دانستند یکی از اصول مباحثه حفظ خونسردی، اصل دیگر به آرامی و تا آخر به گفته های طرف مقابل گوش کردن است، بدون این که به میان حرف یک دیگر بپرند و یک سخن را بار بار تکرار کند، می خواستند بدانند که چرا مردم در زمان ما نسبت به دین کم علاقه شده اند و کمتر به کلیسا می روند.

کشیش علت را در نارسائی فکر مردم در فهم آنچه در تورات و انجیل گفته شده است، می داند؛ ولی مرد جوان علت بی علاقهگی مردم به دین و کلیسا را وجود مطالب بی شماری در انجیل و تورات و سائر کتب دینی می داند که با عقل سالم و علم و دانش بشر معاصر و متفکر و کنجکاو و آزاد در تضاد هستند:

داستان آفرینش: ... خدا فرمود: «روشنائی شود. و روشنائی شد. خدا روشنائی را پسندید... پس از آن خدا فرمود: آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شوند تا خشکی پدید آید. و چنین شد... خدا خشکی را "زمین" و اجماع آنها را "دریا" نامید و خدا این را پسندید... سپس خدا فرمود: در آسمان اجسام درخشانی باشد تا زمین را روشن کنند... و خدا خشنود شد... پس خدا حیوانات بزرگ دریایی و انواع جانوران آبی و انواع پرندگان را آفرید. خدا از این نیز خشنود شد و آنها را برکت داد... خدا انواع حیوانات اهلی و وحشی و تمام خزندگان را به وجود آورد، و از کار خود خشنود گردید... پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او را زن و مرد خلق کرد و ایشان را برکت داده، فرمود: بارور و زیاد شوید، زمین را بر سازید، و بر آن تسلط یابید... آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید...»

چرا خداوند هر بار تنها پس از آفرینش کارش را می پسندد؟ و چرا خدا پس از هر آنچه که می آفریند، خشنود می گردد؟ خشنودی خداوند پس از پدید آوردن خشکی و تشکیل دریا ها نشانه آن نیست که خداوند قبل از آن نمی دانست وقتی آب ها از زمین جدا می شوند و خشکی به وجود می آید، همه چیز چگونه معلوم می شود؟! آیا خداوند قبل بر آن نمی دانست که حاصل این تصمیمش چگونه خواهد بود؛ خوب یا خراب، زیبا یا زشت، ناشایسته یا هنرمندانه!؟

یک دیزاینر، کسی که موتوری را دیزاین می کند، قبل از آن که موتر ساخته شود تا حدود زیادی می فهمد حاصل کارش چگونه به نظر می رسد و چگونه خواهد بود. البته در برخی موارد از کارش، چون می تواند آنچه فکر می کرد و طرح کرده بود، نباشد، خوشش نمی آید؛ اما نتیجه کار خدائی که همه چیز را از قبل می داند، چگونه نامعلوم است و چگونه چگونگی آن نزد وی در پرده ابهام قرار دارد، طوری که بعد از اتمام کار می نشیند و کارش را تماشا و بررسی می کند، نظری به قد و بالا و پس و پیش آن می کند و بعد آن را می پسندد و از کار خود خشنود می گردد و آن را عالی می نامد؛ مگر خدا در قدرت و در درستی، بی عیبی و زمان بندی کار خود شک داشت که به تماشای آن می نشیند و بعد از ارزیابی و دقت به حاصل کار خود از کارش راضی و خشنود می شود و...؟

چنین امری، عدم اطلاع از چگونگی نتیجه کار، عدم اطمینان از خوبی و خرابی و زشتی و زیبایی آن، تشکیک در کمال یا بهترین و کامل ترین صورت یک شیء تولیدی، نشانه نقص در فرزاندگی و دانائی مولد آن شیء است که از شأن خداوند باید مبراء باشد.

از یک انسان می تواند چنین کار یا خطائی سر بزند، اما از خداوند، با توجه به این گمان که کامل است و دانای کل و عالم الغیب، کسی که حتا قبل از به وجود آمدن یک شیء چیستی و چگونگی و سود و زیان و... آن را می داند، چنین امری دور از تصور می باشد. مگر خداوند عالم الغیب نیست!؟

علاوه بر این، دست دادن اندوه و غم یا شعف و تأثر مخصوص نوع انسان است که معروض به تغییر و تحول است و حالات نفسانی و روانی دارد. مطابق تعالیم دین ذات خدا هیچ وقت تغییر نمی کند؛ حتماً اگر برای یک زمان بسیار محدود و کمی هم باشد. بنابراین خدا، که تغییر و تحول نمی کند و حالات نفسانی و روانی انسان را ندارد، نباید هیچ وقت دستخوش اندوه و شادی، که حالت های متفاوت و متضادی هستند، گردد!!!

گذشته از این، صحبت از پسند و ناپسند خداوند یا اندوه و خشنودی وی، نه به زبان شعر گفته شده است، نه به زبان رمز و نه به زبان فیلسوفان و عارفان. در این بخش از داستان آفرینش همه سخنان بسادگی، طوری که هر انسانی در هر سطح از تحصیل و آگاهی می تواند آن را بفهمد، بیان شده است. چرا کشیش مورد نظر آن زبان را زبان رمز و راز و شاعرانه و غیر قابل فهم و درک برای دیگران، غیر از صنف خود، می خواند؛ مانند بسیاری از مسلمانان خشک مغز و چندین آتشه، به خصوص مسلمانان هموطن ما؟؟

در سائر ادیان نیز سخنانی هستند که به وضوح نشان از تخالف و تضاد با عقل و علم دارند. تورات یا انجیل و قرآن تنها کتاب هایی نیستند که گفته های ضد و نقیض در آن ها به وفرت دیده می شود.

ولی، باوجود این پیروان این ادیان که با سرسختی از پذیرفتن واقعیت های آشکار سر باز می زنند، مکرر در مکرر با آوردن آیت و حدیث از کتاب های دینی خویش، یا از پیشوایان دین و یا از شریعتمدارانی که گفتار و نظریات و اندیشه های خودشان مورد نقد قرار دارند، می خواهند نظریات منتقدین این ادیان را زیر سؤال ببرند و آن ها را بی معرفت و نادان و بی خبر از دین و فاقد توانایی فهم سخنان دین و دینجویان معرفی کنند، درحالی که حقیقت به عکس آن است که این ها می گویند!!

به طور مثال در دین اسلام، از یک طرف کتاب را مبین و مبین می خوانند و از جانب دیگر می گویند برای توضیح برخی مطالب آن به راسخون (کسانی که مقصود و منظور اصلی قرآن را می دانند. کسانی که دانش کافی برای تأویل قرآن دارند) نیاز است!

اگر کلمات و سخنان قرآن مبین و مبین است، چه احتیاجی به راسخون و تفسیر و تأویل آن ها دیده می شود؟ اگر گفتمان و پرسمان قرآن مبین و مبین است، چرا باید متشابهات (آیت هایی که معنا و حقیقت آن ها بر همه آشکار نباشد و تنها با قیاس و به وسیله کسانی که علم تأویل قرآن را دارا هستند، معنا و حقیقت آن ها معلوم می گردد) در آن وجود داشته باشد که همه قادر به درک آن ها نباشند و هر انسانی ظاهراً عالم، نظر به فهم خود از آن ها برداشتی (آنهم جداگانه و متنوع) داشته باشند؛ گاهی با مبالغه در مقصود و ذکر خرافاتی بی نهایت مبتدل و مضمّن کننده - مانند سخن صبغت الله مجددی (که ای وای اگر خدا رنگ وی یا او رنگ خدا را داشته باشد!!) که می گوید: **خداوند از راه بیمانی آزرده می شود!** گاهی هم تشبیهی مطلق، که دانسته نمی شود که اگر حرفی چنان مطلق در جای دیگری ذکر شده است، چرا باید همان سخن به تکرار، ولی این بار در لفافه و با راز و رمز گفته شود؟ یا تشبیهی مضمّر و...

برخی از دوستان مسلمان ما که تعصب دینی شدید، بسیار شدیدتر از آنچه لازم است، دارند، با برداشت کاملاً نادرستی می گویند، مانند آن کشیش، که چون این ها از دین برداشت و فهم درست ندارند، از دین فاصله می گیرند و به نقد دین دست می زنند.

از این دوستان باید پرسید که اگر شما به نقد، نقد منتقدین دین بپردازید، بدون این که با اصرار و ابرامی بدون دلیل استوار مسأله را باز هم به فهم و ناهمی آن ها از دین ارجاع دهید و فقط همین یک موضوع را، به طور مثال، جواب بگویند که چرا خداوند بعد از آفرینش هر چیزی به مشاهده و بررسی آن چیز می پردازد و بعد از آن که کارش را ارزیابی نمود از نتیجه کار خود ابراز خشنودی می کند، درحالی که باید از قبل با علمی که دارد، بداند که نتیجه کارش

چگونه خواهد بود، مشکل ما حل خواهد شد. یا این که وقتی خود خداوند زن و مرد را برکت می دهد و می فرماید بارور شوید و زمین را پر کنید، چرا آن ها را از وجود آلت های تناسلی و عشق همخوابگی و... بی اطلاع نگه می دارد، تا آن که با خوردن میوه درخت به اصطلاح "حیات"، یا "معرفت"، متوجه همه چیز می شوند و آن ها را شرم فرا می گیرد و در پی پنهان ساختن آن ها بر می آیند. و چرا وقتی خود خداوند آن ها را برکت داده است، قهر می شود و آن بیچاره های بی خبر از دنیا را که در عالم بی خبری مرتکب اشتباهی شده اند (که به دلیل نادانی و ارتکاب اشتباه باید قابل بخشش باشند) از بهشت خارج می کند؟! وقتی حوا و آدم از راه و رسم بچه دار شدن بی خبر هستند، و قرار هم چنان است که بی خبر باقی بمانند، چگونه می توانند بارور شوند و زمین را پر کنند؟ مانند مریم با روح خداوند، یا آن دوشیزه باکره ای که در افسانه زردشت "هوشیدر" را به دنیا می آورد؛ و یا مانند "کورا"ی باکره که مانند مریم "زاکره" را، بدون این که مردی را دیده باشد، به دنیا خواهد آورد و...؟!

آیا چنین چیز هائی در تورات جعل شده اند؟ اگر جعل نشده اند، واقعیت آن ها چیست؟ یا در مورد رابطه مبین و مبین با وجود آیات متشابه در قرآن و ضرورت به راسخون باوجود [فرض بر] آشکار بودن آیات و...؟ شاید وجود این چنین سخنان قابل درنگ و اندیشه در گفتار ما انسان ها، که در معرض خطا و اشتباه قرار داریم، زیاد تعجب برانگیز نباشد، اما تصور چنین امری در کلام خدائی که برّی از هرگونه خطا و اشتباه دانسته می شود، هر انسان عاقلی را شگفت زده می سازد!!

من شخصاً، به جای این که مرا بی دین، نادان و یا ناتوان از درک تعالیم دین و سخنان خویش بخوانید، از شما تقاضا دارم که با دلائل صاف و شفاف و کودن فهم، به من و به انسان های مانند من، که تعداد شان کم هم نیست، تشریح کنید، که چه راز و رمزی، که ما آن ها را نمی بینیم یا نمی فهمیم، در پشت این همه سخن نهفته است و اگر من و ما در گمراهی هستیم و چیزی نمی دانیم، شما بگوئید که حقیقت نهفته در پشت "تغییر حالت نفسانی و روانی" خدائی که مطابق دین تغییر را نمی شناسد، چه است؟

چرا خداوندی با آن همه قدرت و توانائی چنان با شدت و حزن و رنج و سوز و درماندگی [تغییر و ضعف] به نفرین ابولهب و زنش متوسل می شود؟ اگر این نفرین کار پیامبر است، چرا قرآن تنها کلام خداوند خوانده می شود و چرا و با چه جرأت باید پیامبر سخن خود را در قرآن و به نام سخن خدا شامل و معرفی می کند و...؟ آیا تنها همین یک مطلب در قرآن، یعنی سوره "المسد"، به پیامبر تعلق دارد، یا مطالب دیگری نیز از زبان پیامبر در قرآن شامل هستند؟ اگر مطالب دیگری نیز از گفته های پیامبر در قرآن وجود دارد، چرا تا کنون آن ها از کلام خدا تفکیک و جدا نشده اند و...

چنان غرق این افکار بودم، که اصلاً متوجه نشدم که چراغ سرخ است و من باید انتظار بکشم تا آن که چراغ سبز شود و بعد از آن از این ور جاده به آن ور آن عبور کنم. صدای گوش خراش برک موتر من را به خود آورد. شوک چنان قوی بود، که نتوانستم عکس العملی به اعتراض و کلمات خشم آلود راننده که نیمی از تنه اش بیرون موتر و نیمی دیگر آن در داخل موتر بود، نشان بدهم و از او معذرت بخواهم.

راننده، بعد از مشاهده رنگ پریده و حالت بهت زدگی من کمی آرام شد و با صدای نرم و لرزانی گفت: "می خواهی خودت را بکشی؟ برو جای دیگری را انتخاب کن! ما بدبخت ها چه گناهی مرتکب شده ایم که ما را به مصیبت دچار می کنی و..."

دستی بازویم را گرفت و مرا از روی جاده به طرف پیاده رو کشید. دیدم همان دوستی بود که با او قرار گذاشته بودم. در عالم اندیشه و با عالمی از "چرا" ها، بدون این که متوجه شده باشم، خود را به نزدیکی پوهنتون شهر رسانده بودم.

"موضوع چیست؟ عقلت را از دست داده ای؟"، دوستم با عصبانیت پرسید، "چرا هوشپرک هستی. در چه فکری غرق بودی و...؟"

با لکنت زبان و درحالی که حلقم کاملاً خشک شده بود، قصه را برایش بیان کردم. گفتم: "می دانم به این گونه مسائل زیاد علاقه داری و ذهنت همواره با هزاران "چرا" درگیر است، اما کوشش کن وقتی بیرون هستی کمی کمتر به این مسائل خودت را مشغول کنی! من از دور متوجهت بودم، خدا فضل کرد و..."

سخنانش را می شنیدم و در دل هم به او و هم به آن راننده بی چاره حق می دادم، اما با همه این حرف ها و سخن ها باید اعتراف کنم که هنوز هم ذهنم مشغول کاویدن سخنان آن کشیش و آن جوان و بعضی بحث های دور از عقل در کتب دینی بود.

دست خودم نیست! این ذهن صاحب مرده عادت کرده است به این که بکاود و بشکافد تا علت یک شئی‌نا معلوم یا مکتوم را بیابد! من به این اعتقاد هستم که مردن در راه آموختن و فهمیدن و "چرا" گفتن هزار بار بهتر است از زندگی کردن در جهل و نادانی یا نافهمیده کله را به رسم تأیید شور دادن و یا خود و دگر فریبی!

به فکر من هر انسانی که به فکر کردن عادت کرده باشد، وقتی با این سؤال بر می خورد که خدائی که باید همه چیز را بداند، نمی داند که نتیجه کارش چگونه است، یا خدائی که نظر به آموزه های دین نه خستگی را می شناسد و نه ماندگی را، چرا باید به استراحت نیاز پیدا کند؛ یا کسی که با یک "باش" گفتن می آفریند، چرا باید هفت شب و هفت روز آنقدر جان بکند که خسته و زله شود و نیاز به استراحت پیدا کند و... به فکر فرو می رود، گاهی هم چنان که نمی داند کجا است، چه می کند و با چه خطر هائی رو به رو است!!

امیدوارم چشم مادر نازنین بچه ها به این مقاله نیفتند؛ در غیر آن با قهر و داد و بیداد به حبس ابد در خانه محکوم خواهم شد و باقی عمر را، که چیزی هم از آن نمانده است، در گوشه زندان و در آرزوی پنج دقیقه در روز به بیرون رفتن از منزل، به سر خواهم برد؛ بدون این که به آرزویم برسم!

۲۰۱۷/۰۶/۱۲